



پیغام عشق

قسمت تشبصد و هفتاد و ششم





خانم پارمیس



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۰۷ گنج حضور، بخش دوم

در تلاقی روزگارت می‌برند
یادهاشان غایبی‌ات می‌چرند
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۲۲۷

وقتی با من‌های ذهنی که مرکزشان پر از درد است هم‌نشین و قرین می‌شوی، درباره همانیدگی‌ها و چیزهای بی‌ارزش بحث کرده و وقتت را تلف می‌کنند. نه تنها حضورشان بلکه «یاد» و خاطره آنان آرامش را از تو می‌گیرد و هم‌چون گاوی گرسنه سبزه‌زار فضای یکتایی تو را می‌چرند و تلاش‌های معنوی تو را به هدر می‌دهند.

نه تو اعطیناک گوثر خوانده‌ای؟
 پس چرا خشکی و تشنه مانده‌ای؟
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۲

مگر تو آیه «گوثر به تو عطا کردیم» را نخوانده‌ای؟ و از فراوانی خدا بی‌خبری؟! پس چرا چهار بعدت از برکات الهی بی‌نصیب شده و خشکیده و تشنه لب مانده‌ای؟

یا مگر فرعونى و گوثر چو نیل
 بر تو خون گشته‌ست و ناخوش، ای علیل
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۳

یا شاید تو مانند «فرعون» به بیماری من‌ذهنی مبتلا هستی و «گوثر» و فراوانی خداوند که هم‌چون رود «نیل» در جریان است برای تو تبدیل به «خون» شده‌است. به عبارت دیگر برکات زندگی که به چهار بعدت می‌ریزد را با فضا‌بندی تبدیل به مسئله، دشمن و درد می‌کنی.

توبه کن بیزار شو از هر عدو
کو ندارد آب کوثر در کدو
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۴

«توبه کن» و از هر من ذهنی که شراب فراوانی خداوند را در «کدو» یعنی در مرکزش ندارد و از آن بی خبر است و هم چنین با مسئله سازی زندگی را به خودش و دیگران روا نمی دارد، پرهیز کن.

اگر صد سال روز و شب ریاضت می‌کشی دائم
مباش ایمن، یقین می‌دان که نفست در کمین باشد
-عطار، دیوان اشعار، غزل ۲۶۴

اگر مدت زمان زیادی روی خودت کار کردی و تمرین‌های معنوی انجام دادی، مطمئن نباش که من ذهنی از بین رفته و دیگر با تو کاری ندارد، بلکه او دائماً در کمین است تا از طریق راه‌های مختلفی هم‌چون قرین و آنچه که گوش می‌کنی و می‌بینی، عقل تو را بدزدد و تو را به خرافات بکشاند پس باید خیلی مراقب باشی و پرهیز کنی.
[چراکه اگر از طریق هر کدام از راه‌ها موفق شود به درونت نفوذ کند دیگر مطمئن نباش که بتوانی جلوی او را بگیری]

نفس و شیطان، هر دو یک تن بوده‌اند
در دو صورت خویش را بنموده‌اند
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۳

«نفس» یعنی من ذهنی و «شیطان»، هر دو از یک جنس هستند اما به «دو صورت» نمایان شده‌اند، یکی در انسان و دیگری در «شیطان». [اگر در این لحظه به صورت من ذهنی بلند شویم و به خودمان ضرر بزنیم در واقع از جنس شیطان شده‌ایم]

چون فرشته و عقل، که ایشان یک بُدند
بهر حکمت‌هاش دو صورت شدند
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۴

همان‌طور که «فرشته» یعنی حضور و «عقل» کل که تمام کائنات را اداره می‌کند، یکی هستند اما به‌خاطر حکمت‌های خداوند به دو صورت درآمده‌اند. [اگر از طریق فضاگشایی به فرشته حضور که در درونمان است دست یابیم، عقل کل به کمک ما می‌آید چون هر دو از یک جنس هستند.]

دشمنی داری چنین در سر خویش
 مانع عقل ست و، خصم جان و کیش
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۵

تو در درون خودت دشمنی هم چون من ذهنی داری که مانع عقل کل است و دیدی بر حسب همانیدگی‌ها به تو می‌دهد پس دشمن تن و جانی است که با آن زندگی می‌کنی یعنی دشمن چهار بعد توست. [این دشمن باید شناسایی شود چون دائماً به ما لطمه می‌زند و ما را از پای درمی‌آورد.]

گر نه نفس از اندرون راهت زدی
رهزنان را بر تو دستی کی بدی؟
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۶۳-۴۰

اگر من ذهنی تو از درون تو را گمراه نمی کرد و اجازه می داد خرد کل تو را هدایت کند، چگونه من های ذهنی بیرون می توانستند به تو دسترسی پیدا کنند و لطمه بزنند؟ [باید هر لحظه مراقب مرکزمان باشیم و با فضاگشایی و وصل شدن به مرکز عدم از خرد زندگی استفاده کنیم و دیگر نخواهیم که از طریق همانیدگی ها بینیم.]

آنکه از غپری بُود او را فرار
چون ازو ببرید، گیرد او قرار
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۶۹

اگر کسی از یک دشمن بیرونی گریزان است، وقتی از او جدا می شود آرامش پیدا می کند.

من که خصم هم منم، اندر گریز
تا ابد کار من آمد خیز خیز
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۷۰
-خیز خیز: برخاستن و برجستن

من که به عنوان من ذهنی، دشمن هشیاری خودم هستم به ناچار همیشه در حال فرارم و باید دائماً مراقب باشم
که با «خیزخیز» یعنی فضاگشایی از جنس خداوند شوم تا نتواند به من حمله کند.

نه به هندست ایمن و نه در خُتن
 آنکه خصم اوست سایه خویشتن
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۷۱
 -خُتن: ناحیه ای در غرب چین

کسی که سایه‌اش دشمن اوست، فرقی نمی‌کند کجا باشد؛ چه در هندوستان و چه در خُتن، همه جا سایه با اوست و هیچ کجا امنیت ندارد. به عبارت دیگر اگر دشمن آدم خودش باشد و هنوز من‌ذهنی در درونش باشد یعنی از امکان تبدیل من‌ذهنی به هشیاری حضور استفاده نکرده باشد، نه در من‌ذهنی امنیت دارد و نه در فضای یکتایی، همه جا من‌ذهنی با او همراه است. [مگر این که با فضاگشایی و مرکز عدم به ذات خود قائم شود و با تبدیل از من‌ذهنی به هشیاری حضور سایه را صفر کند، تنها در آن صورت همه جا در امنیت است.]

- (حدیث)

« در جایی که آدمی دشمنش درونی باشد هیچ‌گاه آسودگی بال ندارد، مگر آنکه با پناه جستن به خدا [یعنی از طریق فضاگشایی] از تقوی و پروا سپری دافع بسازد.» [حالت ستیزه و سرکشی مالِ من‌ذهنی است.]

خشمِ خود بشکن، تو مشکن تیر را
چشمِ خشمِ خون شمارد شیر را
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۰۷

هرگاه تیر قضا همانیدگی تو را میزند، فضا را باز کن و خشمگین نشو و بدان که آن همانیدگی برای تو فایده‌ای ندارد و باید رهایش کنی زیرا اگر دشمن درونت، من‌ذهنی تو عینک همانیدگی را بر چشمت بزند و با دید خشم ناشی از کم شدن همانیدگی نگاه کنی، دیگر آن شیر یا معجون خوبی را که زندگی برایت آماده کرده و می‌خواهد از طریق آن خردش را به تو بدهد، به صورت خون و غصه می‌بینی.

گر مراقب باشی و بیدار تو
بینی هر دم پاسخ کردار تو
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۶۰

اگر هر لحظه مراقب باشی و به صورت حضور ناظر و فضای گشوده شده به ذهنت نگاه کنی و بینی این فکری که در ذهنت می گذرد منجر به چه چیزی می شود، در همین لحظه جواب اعمال و رفتار را می بینی. یعنی اگر با ذهنت فکر و عمل کنی، درد ایجاد می شود و اگر فکری از فضای گشوده شده می آید منجر به عملی با نتیجه خوب و سازنده می شود.

چون سلاحش هست و عقلش نه، ببند
دست او را، ورنه آرد صد گزند
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۳۵

وقتی امکانات و سلاح در اختیار من ذهنی است که عقل ندارد، باید دست و پای من ذهنی‌ات را ببندی و به اصطلاح دیوت را درون شیشه کنی، در غیراین صورت صدمات زیادی می‌زند.

یکی لحظه از او دوری نباید
کز آن دوری خرابی‌ها فزاید
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۶۸۲

هیچ لحظه‌ای نباید از خدا دور شوی یعنی همیشه باید فضاگشایی کنی و مرکزت عدم باشد زیرا اگر دور شوی و جسم‌ها را در مرکزت بگذاری شوخی دردها را جدی می‌گیری و عصبانی می‌شوی و به خودت لطمه می‌زنی.

دل بدو دادند ترسایان، تمام
خود چه باشد قوت تقلید عام!
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۱

همگی از روی تقلید عام دلشان را به من ذهنی سپردند و عاشق او و دردهایش شدند، تو بین قدرت تقلید جمع را که چگونه تمام جنبه‌هایش را در کنترل من ذهنی درمی‌آورد و دردهایش را تحمل می‌کند و در مرکزش می‌گذارد.

در درون سینه مهرش کاشتند
نایب عیسیش می‌پنداشتند
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۲

بنابراین مهر من ذهنی را در دلشان کاشتند و فکر کردند «نایب عیسی» یا نایب خداوند است. [درحالی که با شیطان یکی است]

او به سرّ، دَجَّالِ یک چشمِ لَعینِ
ای خدا! فریادرسِ نَعْمِ الْمُعینِ
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۳

من ذهنی ذاتش دَجَّال است یعنی کارهای معنوی می کند و نشان می دهد معنوی است اما از جنس ذهن است و با تنها چشم چپش همه چیز را برعکس می بیند، ای خدا، ای بهترین نعمت دهنده، به دادمان برس. [ما را از حملات من ذهنی نجات بده، ما نعمت های من ذهنی را نمی خواهیم.]

صد هزاران دام و دانه است ای خدا
ما چو مرغان حریص بی‌نوا
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۴

خداوندا در این دنیا صدها هزار دام و دانه هست و هر چیزی که می‌بینیم می‌تواند دانه باشد و ما را به دام همانیدگی‌ها بیندازد چون ما همانند مرغان حریص بی‌نوا می‌هستیم که هر دانه کوچکی هشیاری ما را می‌دزدد و در مرکزمان قرار گرفته و ما با آن همانیده می‌شویم.

-با تشکر:
-تنظیم‌کننده متن: خانم پارمیس
-گوینده: خانم پارمیس



خانم فاطمه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۰۷ گنج حضور، بخش سوم

دَم به دَم ما بسته دامِ نویم
هر یکی گر باز و سیمرغی شویم
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۵

خداوندا حتی اگر ما باز و سیمرغ بلندپرواز باشیم، بدون کمک تو، بدون فضاگشایی و آوردن تو به مرکزمان لحظه به لحظه در «دامی تازه» از همانیدگی‌ها گرفتار می‌شویم و کاری از پیش نخواهیم برد.

می‌رهانی هر دمی ما را و باز
سوی دمی می‌رویم ای بی‌نیاز
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۶

خدایا، تو از سر لطف و احسان و عنایت هر لحظه ما را از دام همانیدگی‌ها می‌رهانی، ولی ما این قدر فضا را باز
نمی‌کنیم که در خودمان بی‌نیازی احساس کنیم و فضاگشایی و آوردن تو به مرکزمان را کافی بدانیم، پس،
دوباره به سوی «دام» هم‌هویت‌شدگی‌ها می‌رویم.

ما درین انبار، گندم می‌کنیم
گندم جمع آمده، گم می‌کنیم
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۷

برای مثال ما با انجام مرتب کار معنوی، در انبار قلبمان گندم کارهای معنوی و عبادات را ذخیره می‌کنیم اما من ذهنی بی‌مسئولیت ما که در زمان گذشته گیر کرده و نقص خود را گردن دیگران می‌اندازد و یا از قرین بد استفاده می‌کند، درواقع مانند موشی همه گندم هشیاری مان را می‌دزدد و هدر می‌دهد.

می‌نندیشیم آخر ما به هوش
کین خلل در گندم است از مکر موش
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۸

آخر ما از روی عقل و هوش زندگی نمی‌اندیشیم این گندم و هشیاری حضور که در ما زیاد نمی‌شود تا ما تبدیل به خدا بشویم این از «مکر و نیرنگ موش من‌ذهنی» است، هم من‌ذهنی خودمان و هم من‌های ذهنی دیگران.

موشی تا انبار ما حُفره زده‌ست
وز فَنش انبار ما ویران شده‌ست
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۹
-حُفره: گودال
-فَن: علم و هنر و صنعت، دانایی، فریبندگی، تزویر

از آن وقت که من ذهنی مانند موشی «حفره‌ای» را به درون دل ما باز و به آن نفوذ کرده و به جای فضاگشایی آن را با همانیدگی‌ها پر نموده است، مرکز ما از نیرنگ او دچار «ویرانی» شده و نور و روشنی و شادی و خرد ایزدی از آن خارج شده است.

اول ای جان! دفع شرّ موش کن
وانگهان در جمع گندم جوش کن
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۰
-جوش کردن: سعی کردن زیاد

ای عزیز من، اول دردها و باورهایت را شناسایی کن و آنها را بینداز و آفت آنها را از وجودت پاک کن و پس از آن کوشش کن که با تسلیم و فضاگشایی مرکزت را عدم کرده و گندم هشیاری حضور را در مرکزت انباشته کنی.

بشنو از اخبار آن صدر صدور
لا صلوة تم الا بالحضور
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۱
-صدر صدور: بزرگ بزرگان

ای انسان از آن بزرگ بزرگان یعنی حضرت رسول یاد بگیر که می فرماید: هیچ نمازی و هیچ عبادتی بدون «حضور ناظر» یا فضاکشایی کامل و تمام نیست.

- (حدیث نبوی)
- « لا صلوة الا بالحضور القلب. »
« نماز (عبادت)، بدون حضور کامل نیست. »

گر نه موشی دزد در انبار ماست
گندم اعمال چل ساله کجاست؟
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۲
-چل ساله: چهل ساله

اگر در انبار مرکز ما «موش من ذهنی» نیست پس گندم عبادات و کارهای معنوی چهل ساله ما کجا رفته است؟
چرا طی این همه سال مرکزمان از همانیدگی پاک نشده و هنوز هیجانات منفی مثل خشم، رنجش، کدورت،
انتقام جویی و درد در ما وجود دارد؟ [زیرا مدام در ذهن کار کرده ایم.]

هر که را مردم سجودی می کنند
زهر اندر جان او می آکنند
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۷۴۴

مردم در برابر هر کسی که من ذهنی دارد، سجده کنند و او را مورد احترام و تأیید و توجه قرار دهند، این سجده‌ها و خوشحالی او از توجه مردم در واقع هم‌چون «زهری» است که به روح و جانش ریخته می‌شود. تنها با فضاگشایی است که انسان می‌تواند قدر توجه را بداند و جلوی جذب آن زهر را بگیرد.

ریزه ریزه صدق هر روزه چرا
جمع می‌ناید درین انبار ما؟
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۳

این چه رازی است که هیچ‌کدام از اعمال معنوی به‌ظاهر صادقانه‌مان که هرروز انجام می‌دهیم در انبار مرکز ما جمع و ذخیره نمی‌شود؟ [درحالی‌که اگر صادق باشیم و حقیقتاً فضا باز کنیم و با فروتنی و بندگی و فضاگشایی مسئولیت تمرکز روی خودمان را برعهده گیریم هشیاری حضور خود را به ما نشان خواهد داد.]

بس ستاره آتش از آهن جهید
و آن دل سوزیده پذیرفت و کشید
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۴
-ستاره آتش: جرقه و پاره های خرد آتش که از آتش می جهد.

برای مثال همان طور که در اثر برخورد سنگ چخماق، جرقه های آتش پدید می آید، ما نیز اگر فضاگشایی کنیم و پندار کمال نداشته باشیم و نسبت به خودمان ظالم نشویم، من ذهنی مانند سنگ آتش زده می شود و جرقه های این آتش را «دل سوخته» و مرکز خالی شده جذب می کند تا روشن شود.

لیک در ظلمت یکی دزدی نهان
می نههد انگشت بر استارگان
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۵

ولی در تاریکی ذهن، من ذهنی مانند دزدی که خود را مخفی کرده آن جرقه‌ها یا ستاره‌های آتش فضای درون را
یکی یکی می کشد و تنها فضاگشایی و داشتن حضور ناظر و دوری از جهل و ظلم، می تواند جلوی او را بگیرد.

می کشد استارگان را یک به یک
تا که نفروزد چراغی از فلک
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۶

آن من ذهنی دزد با سرانگشت وسوسه و هیجانات منفی، ستاره‌های مرکز انسان را یک به یک خاموش می کند تا
«چراغ حضور» در آسمان مرکز او روشن نشود و زندگی نتواند از آن انسان به صورت خورشیدی استفاده کند که
خودش در آن طلوع نماید.

گر هزاران دام باشد در قدم
چون تو با مایی، نباشد هیچ غم
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۷

خداوندا اگر جلوی هر قدم ما هزاران دام گسترده باشد وقتی فضا را باز کنیم و در نتیجه تو با ما و یاور ما باشی
هیچ غم و اندوهی نداریم. [اما اگر فضا را ببندیم و با من ذهنی و کمال طلبی و خودنمایی حرکت کنیم، سیمرغ هم
که باشیم از راه بازمی مانیم چون از عنایت تو دور خواهیم ماند.]

چونِ عنایات بود با ما مقیم
کی بود بیمی از آن دزد لئیم؟
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۸
-لئیم: پست

[مولانا از زبان انسان‌های فضاگشا به خدا می‌گوید:] اگر ما فضا باز کنیم و در نتیجه توجه و عنایت تو در دل ما مقیم و ساکن باشد، هیچ ترس و بیمی از من ذهنی خودمان و من ذهنی دیگران که تسلیم و حضور ما را با پستی می‌دزدند نخواهیم داشت.

آنکه او موقوف حال است، آدمی ست
که بحال افزون و، گاهی در کمی ست
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۲۵

انسانی که با چیزهای این جهانی همانیده شده، موقوف «حالی» می‌باشد که من ذهنی‌اش ایجاد می‌کند؛ بنابراین گاهی بانشاط و گاهی غمگین است و مدام با تغییرات من ذهنی تغییر می‌کند و این تغییر حال او یعنی این که هنوز به خدا زنده نشده است.

آنکه یک دم کم، دمی کامل بود
 نیست معبود خلیل، اقل بود
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۲۹

آن کسی که [در مرکز ماست و] یک لحظه ناقص و یک لحظه کامل است او نمی‌تواند خداوند و معبود حقیقی حضرت ابراهیم باشد زیرا «اقل» و زوال‌پذیر است. در حقیقت اگر من ذهنی اقل در مرکزمان قرار داشته باشد خداوند نمی‌تواند در مرکز ما جای گیرد.

قرآن کریم، سوره انعام -۶-، آیات ۷۵ و ۷۶
 -«وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ.»
 «بدین سان به ابراهیم ملکوت آسمان‌ها و زمین را نشان دادیم تا از اهل یقین گردد.»

-«فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ.»
 چون شب او را فروگرفت، ستاره‌ای دید. گفت: این است پروردگار من. چون فرو شد، گفت: فروشوندگان را دوست ندارم.»

همچو قومِ موسی اندر حرّ تیه
مانده‌یی بر جای، چل سال ای سفیه
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷۸۸
-تیه: بیابان شن‌زار و بی آب و علف؛ صحرای تیه بخشی از صحرای سینا است.
-حر: گرما، حرارت
-سفیه: نادان، بی‌خرد

ای انسان نادان که با ذهن عمل می‌کنی، تو مانند قوم موسی که چهل سال در گرمای بیابان تیه بر جای خود ماندند، با تند فکر کردن و عمل کردن در ذهن سال‌هاست که در گرمای دردهای ذهنی و بیابان حرص مانده‌ای و فکر می‌کنی بدون فضاگشایی از آن خارج خواهی شد.

می روی هر روز تا شب هروله
خویش می بینی در اول مرحله
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷۸۹
-هروله: تند راه رفتن، حالتی بین راه رفتن و دویدن

هر روز از صبح با شتاب حرکت می کنی ولی شب در جای اولت هستی. به عبارت دیگر کارهای معنوی انجام می دهی اما بعد از یک ماه می بینی همان من ذهنی را داری و هیچ تغییری نکرده ای زیرا تماماً در ذهن بوده ای.

نگذری زین بُعد سیصد ساله تو
تا که داری عشقِ آن گوساله تو
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷۹۰

این طوری که تو با عشق من ذهنی از بیابان همانیدگی‌ها می‌گذری از این فاصله سیصدساله که تا مرکز عدم مانده و به خاطر ماندنت در ذهن، این قدر طولانی شده نخواهی گذشت زیرا عشق به زندگی و فضاگشایی راهنمای تو نیستند.

نگذری زین بُعد سیصد ساله تو
تا که داری عشق آن گوساله تو
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷۹۰

این طوری که تو با عشق من ذهنی از بیابان همانیدگی‌ها می‌گذری از این فاصله سیصدساله که تا مرکز عدم مانده و به خاطر ماندنت در ذهن، این قدر طولانی شده نخواهی گذشت زیرا عشق به زندگی و فضاگشایی راهنمای تو نیستند.

-با تشکر:
تنظیم کننده متن: خانم فرزانه
گوینده: خانم فاطمه

-منابع: برنامه ۹۰۷ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)
-کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)
-با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور
پایان



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود

